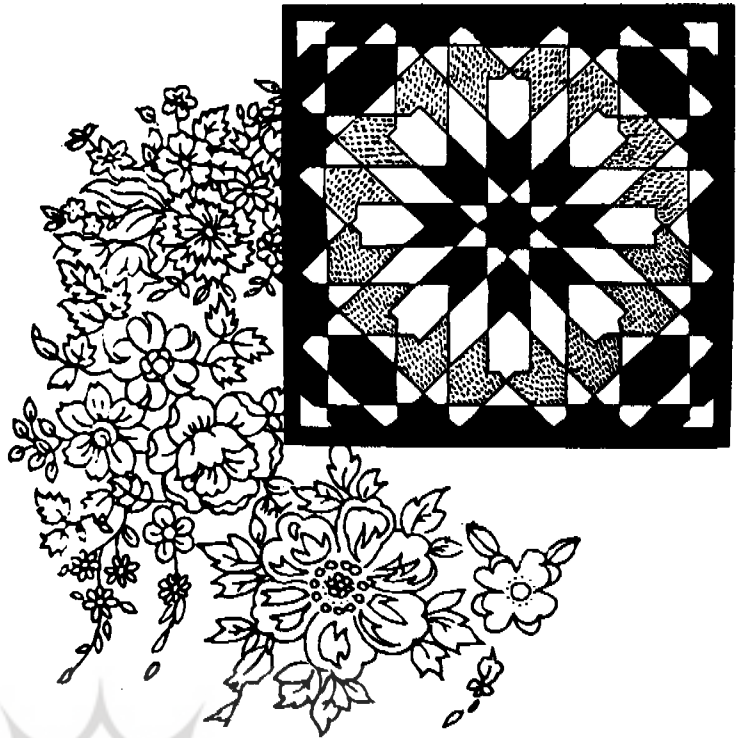


بیان کند همان طور که بسیاری از فلاسفه همچون «کانت» و «لاک» و غیره در این باب بحث کرده اند.

در این تقسیم بندی مخصوصاً در مورد انسان دو مسئله قابل توضیح و بحث است. اول اینکه انسان موجودی است آگاه و متفکر (قابلیت تفکر در او هست). دوم اینکه انسان موجودی است عامل و فاعل و مختار و توانا در انتخاب. که در مورد هر یک از اینها مقداری توضیح خواهم داد. گفتن اینکه انسان موجودی است آگاه و هوشیار، صرفاً بیان این مطلب نیست که انسان فقط دارای تجربه حسی، احساس رنج و شادی و غم و خوشحالی است بلکه تاکید بر این است که علاوه بر داشتن چنین تجربه ها، آگاه به محیط خویش است و این آگاهی او از چیزها و امور، یک آگاهی خاصی است که مبتنی بر ساخت ذهنی اوست. یعنی آگاهی

او مبتنی بر تصویری است که از امور دارد، این تصورات می تواند از طریق چشم، گوش و قدرت فراگیری او به دست آید که در این صورت این آگاهی به آگاهی ادراکی تبدیل می شود. به عبارت دیگر فرد در برخورد با امور و براساس تصویری که دارد از طریق کانالهای ارتباطی با امور خارجی تماس برقرار می کند و بعد از کسب اطلاعات، در حوزه ادراکی خود، آن را تجزیه و تحلیل می کند و مفهومی را برای آن ارائه می دهد. در این صورت برای او آگاهی ادراکی حاصل می شود و این خصیصه ای است برای انسان. بنابراین اگر آگاهی انسان از امور نبود و قدرت فراگیری امور در او وجود نداشت، مطمئناً آگاهی او و با تجارب او از حد متوسط بالاتر نمی رفت. در این حالت حوزه های ادراکی و تصویری انسان بسته می شد و تمایز چندانی با حیوانات در او مشاهده نمی شد.

دومین چیزی که در مورد انسان باید ذکر کرد این است که انسان موجودی است مختار و دارای قدرت انتخاب. قدرت انتخاب او شامل انتخاب بعضی امور و



The Concept of Education

Glenn lang ford

مفهوم تربیت

ترجمه و اقتباس : سید مهدی سجادی

قسمت دوم

تقسیم بندی است که اشیا و موجودات جهان را به دو قسمت و تحت دو عنوان متفاوت تقسیم می کند؛ یکی «انسان» که جزء جانداران است و دیگری «اشیا» و بنا به عبارت دیگر نمودهای فیزیکی و عینی.

گرچه به راحتی چنین تقسیم بندی مورد پذیرش است اما مهمترین نقعی که این نوع تقسیم بندی به دنبال دارد دشواری در تبیین کیفیت روابط فیما بین است. آنچه بدیهی است وجود تمایزی آشکار بین انسان و اشیاست. البته بحث در مورد تمایز بین انسان و اشیا بحثی است در حوزه فلسفه، و فلسفه است که باید کمیّت و کیفیت تمایز فوق را

در این قسمت از بحث ما وارد مبحث جدیدی که در حقیقت تشریح دقیقتر معنی تعلیم و تربیت می باشد، می شویم چرا که در یک تعریف از تربیت بیان شده است که فرد یاد می گیرد که یک انسان باشد، و این بر می گردد به همان معنی اصطلاح Become education. مادر این بخش به دنبال طرح این مسأله هستیم که انسان کیست و چرا نیاز به یادگیری دارد و آیا لازمه تربیت شدن یادگیری است؟

معمولاً مهمترین و معروفترین تقسیم بندی اشیا و موجودات جهانی همان نوع

ایجاد تغییرات در امور فوق است. بیشترین حوزه قدرت انتخاب و تغییرات برای انسان حوزه نمودهای فیزیکی است چرا که انسان تصویری را در مورد دنیای اطراف خود دارد و بر این اساس می‌تواند تغییراتی را که در نمودهای فیزیکی ممکن است باشد شناسایی و ایجاد کند و برای ایجاد این تغییرات قصد و هدفی را هم برای خود معلوم می‌سازد و این قصد و هدف او، هدفی است آگاهانه و همچنین انسانها برای برآوردن نیازها و خواستها و ارضای تمایلات خود می‌توانند تغییرات دلخواه را در نمودهای فیزیکی به وجود بیاورند و ممکن است برای بروز تغییرات دلخواه دست به گزینش بزنند و یک حالت را برحالت دیگر ترجیح بدهند و برای ترجیح دادن روش فوق دلیل هم اقامه کنند. بنابراین انسان مرکز دوازمهم است. «مرکز آگاهی» و «مرکز انتخاب».

بنابراین اگر تاکید می‌شود که یک تربیت شده کسی است که یاد گرفته است که انسان باشد، در حقیقت تاکید بر این است که قوه تفکر و استدلال و انتخاب و آگاهی او رشد یابد و گرنه تمایزی بین او و حیوان قابل ملاحظه نخواهد بود. ما در حقیقت با این بحث می‌خواهیم روند انسان شدن در جریان تعلیم و تربیت را بیان کنیم. برای تفهیم بهتر مطلب، لازم است بار دیگر برگردیم به خود انسان و وجه تمایز او با حیوانات و اشیا، تا دقیقاً بتوانیم بیان کنیم که چرا انسانها باید تربیت شوند و چرا باید یک انسان به معنی موجودی آگاه و انتخاب‌گرو متفکر و عامل، تربیت شود.

انسانها مسئول هستند، مسئول هر آنچه که انجام می‌دهند یا به عبارت دیگر دارای مسئولیت اجتماعی هستند و تشریح و بیان مسئولیت فقط در رابطه با انسان است نه حیوان و اشیا. و اینکه گفته می‌شود که مسئولیت، خاص انسان است - به دلیل وجود این اعتقاد در مورد انسان است که انسان قادر است به طور آگاهانه تغییراتی در جهان ایجاد و آن تغییرات را کنترل کند که قبول

این تغییرات، خودمسئولیت است و یک فرد تربیت شده که یاد گرفته است انسان باشد - در حقیقت یاد گرفته است که مسئولیتی بپذیرد و تمام آنهایی که بدون دلیل از پذیرش مسئولیت فرار می‌کنند، معتقدند که مسئولیت برای انسان دردسر می‌آفریند و یک حالت خاصی را که محدود کننده انسان است به وجود می‌آورد، در حالی که لازمه یک تربیت خوب پذیرش مسئولیت است. در غیر این صورت این گونه افراد طبیعتاً از لیاقت و کفایت و شایستگی هم برخوردار نخواهند بود چرا که آنچه برای یک فرد مسئول، ضروری است، گسترش توجه به نیازهای افراد است و به وجود آوردن راه‌هایی که در آن راه، افراد جامعه بتوانند با موقعیتهایی که با آن مواجه هستند درگیر

انسان نیست (یعنی تربیت نشده است) و با اینکه از روی فکر دیگران تفکر را شروع می‌کند و با اینکه از ابتدا، مستقل از فکر دیگران فکر می‌کند.

دوم اینکه انسانها ممکن است مجزای از یکدیگر خود را به حساب آورند و تلاش برای ورود در اجتماعات و داخل شدن در روابط گروهی انجام ندهند. و در عین حال دارای تفکر و آگاهی هم باشند. نظریه کارترین Cartesian این گونه است که اگر ما به دو مورد بالا توجه کنیم، می‌بینیم که شکاف واقعی بین انسان و حیوان و اشیا از همین دو نکته مشخص می‌شود. او با انتقاد از «راسل» که معتقد است افراد انسان ممکن است همانند موجودات تک سلولی مطرح شوند و انفرادی فکر کنند و عمل کنند اقا

* جنین در مراحل بعد برای انسان شدن باید تربیت شود و برای تربیت شدن باید به یادگیری پردازد.

این گونه موجودات منفرد هرگز موضوع بحث ما نیست، بلکه بحث ما از یک موضوعی است پیچیده که با دیگر موجودات و حیوانات تمایز جدی دارد. طبق این نظریه یک انسان بودن صرفاً به معنی آگاهی داشتن نیست بلکه بمعنای دارای فکری درباره خود و دیگران بودن است و هرگز نمی‌توان خود را انسانی فرض کرد که بتوان مستقل و جدای از دیگران عمل کرد.

(F. H. Bradley) برادلی و (B. F. Strawson) دنونظریه پرداز هستند که در این مورد اذعان داشته‌اند که اگر بپذیریم که انسان باید دارای فکر اجتماعی باشد و دیگران را هم در ارتباط با خود ببیند سپس باید قبول کرد که انسان از اول یک موجود اجتماعی بوده است نه مجزاً و منفرد. افراد برای اینکه انسان به حساب

شوند و پاسخی برای آن موقعیت داشته باشند. بنابراین یک مسئول باید لیاقت و کفایت این را داشته باشد که بتواند هدفهایی را برای دیگران که مورد نظر آنهاست، ارائه دهد هدفهایی که فیلسوفان در فلسفه ارائه کردند ارائه بکنند بنابراین، این مسئولیت که معادل با انسان شدن است به نظر دکارت چیزی نیست جز تاکید بر آگاهی و هوشیار شدن و تفکر در فرد. به نظر «دکارت» یک فرد درباره زندگی خود، آگاهی کسب می‌کند و این آگاهی چیزی نیست جز انعکاس واقعیتها و حقایق موجود در زندگی و این انعکاس حقایق است که او را متفکر می‌سازد.

این گونه اظهار نظر دو چیز را به همراه دارد: اول، اینکه تفکر وجود دارد و یک فرد یا نمی‌تواند فکر بکند که در این صورت او

آیند، باید وارد اجتماع شوند و در ارتباط با دیگران قرار گیرند. حتی یونانیان در تعلیم و تربیت فرزندان خود تا کید بر این داشتند که افراد را یک شهروند خوب تربیت کنند و دنبال این بودند که روحیه همکاری را بین آنها رواج دهند حتی برای تحقق مقاصد شخصی خویش، و این به نظر ما میسر نیست، جز از طریق تعلیم و تربیت.

را در خود احساس کرد به صورتی که به شکل یک چغندر بزرگ درآمده است و برای او به روشنی معلوم بود که او در عین حال یک انسان است و می بینیم که لاک برای این هم دلیلی نمی بیند که چرا چنین تغییری رخ داده است همان طور که دلیلی وجود ندارد که میمون به شکل انسان بوده است و یا اینکه انسان از

داشت که گرچه انسان (نوزاد انسان) همانند دیگر موجودات در ابتدای تولد دارای ساخت مشابه و یا حداقل مشابه در عکس العملهای ساده است، اما در این نوزاد انسانی، قدرت و توانایی وجود دارد که می تواند او را تا سرحد انسان شدن رشد بدهد و این مسئله نمایانگر اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت است. جهت تهیه امکانات لازم و فرصتهای مورد نظر برای رسیدن کودکان به مرحله ای از رشد که بتوان به آنها انسان گفت و این قدرت فراگیری در انسان است که او را از حیوانات جدا می کند و این قدرت فراگیری زمان لازم دارد و این زمان خود نمایانگر این واقعیت است که فرایند انسان شدن، فرایندی است تدریجی و انسان شدن موضوعی است دارای اهمیت و درجه و رسیدن به یک امتیاز.

عده ای برای کم رنگ کردن جریان تعلیم و تربیت و این که انسان شدن به هیچ وجه یک امتیاز و درجه نیست مثالهایی

انسان مرکز دو امر مهم است، «مرکز آگاهی» و «مرکز انتخاب».

شکل میمونی خارج شده است.

بنابراین طبق نظر آنها، مفهوم انسان هرگز به معنی متصل بودن انسان به نوع خاصی از ساخت بیولوژیکی انسانی نیست و طبق نظر

بنابراین آنچه که من بیان می کنم به این معنی نیست که انسان یک موجودی است دارای نوع خاصی از ساخت بدن و آناتومی مختص خود همان طور که حیوانات دارای آناتومی خاص هستند.

Locke در نشابه بین انسان و حیوان بیان می کند که انسان دارای یک شکل خاصی از بدن است که با شکل حیوانات فرق دارد ولی این شکل خاص دلیلی بر تمایز فیمابین نیست. او مثال می زند که راهب بزرگ Saint martin وقتی متولد شد گرچه انسان بود (بچه انسان بود) اما او بیشتر شبیه یک حیوان عظیم الجثه و یا یک هیولا بوده است. و بعداً چهره او به انسان گرائید. لاک هیچ دلیلی برای حرف خود ارائه نمی دهد. چرا که به نظر او هیچ دلیلی وجود ندارد که چهره او به چهره انسانی تغییر پیدا کرد و به دلیل همین موضوع به نظر او تمایزی بین انسان و حیوان نیست، منتها انسان حیوانی است دارای عقل و برای عقلانی شدن انسان هم دلیلی وجود ندارد. همچنین در داستان مسخ مربوط به کافکا (Kafka) فردی به نام Gregor-samsa) وقتی صبح از خواب بیدار شد، ناگاه تغییراتی

افراد برای اینکه انسان به حساب آیند، باید وارد اجتماع شوند و در ارتباط با دیگران قرار

آنها طوطی هم می تواند به نوعی و به مقدار زیادی یک انسان باشد و یا یک فرد احمقی که هرگز نمی تواند فکر کند، انتخاب کند و آگاه شود، هم می تواند جزء انسانها باشد (انسان به آن معنی که ما در نظر داریم) و کسانی که در تعریف انسان چنین راه خطایی را پیموده اند، کسانی بوده اند که از انسان خواسته اند فقط از طریق زیست شناسی و علم حیات زیستی، تفسیری ارائه دهند در حالی که بحث انسان، بحثی است فلسفی و اینکه انسان کیست باید فلسفه بدان پاسخ دهد. نهایتاً باید اذعان

می زنند از جمله این که یک چنین که در شکم مادر قرار دارد چه فرقی با یک انسان بزرگ دارد و آن چنین هم یک انسان است و فرقی با دیگر افراد بزرگسال ندارد. و در این حالت نمی توان ادعا کرد که تربیت یعنی انسان شدن و این انسان شدن یعنی برخورداری از امتیاز، ولی به نظر من چنین تعبیری کاملاً غلط است من با مثالی که می زنم شاید بتوانم منظور خود را بهتر بیان کنم. مثال من مثال پارکی است که وسایل نقلیه نباید وارد آن پارک شوند. در اینجا مشکل اصلی بررسی تفاوت بین ماشینهای

نقلیه با ماشینهای غیر نقلیه است گرچه دارای ساخت مشابهی هستند. و همچنین ما با این مشکل روبرو هستیم که این وسایل نقلیه چه وسایلی هستند و چه خصوصاتی دارند که با دیگر وسایل فرق دارند و باید روشن کنیم که چه وسایلی نقلیه نیست تا از ورود آنها به پارک جلوگیری نشود. ماشینها و موتورسیکلت هر کدام یک وسیله نقلیه و کاملاً مشخص هستند اما موارد دیگری وجود دارد که روشن و مشخص نیست و ما در مورد آنها ممکن است شک و تردید کنیم مثل گاریها و صندوقهای دوار در پارکها و چرخهای دستی. بنابراین ما با دوگونه وسایل روبرو هستیم؛ وسایلی که هیچ تردید در نقلیه بودن آنها وجود ندارد و وسایلی که چنین تردیدی در مورد آنها وجود دارد. بنابراین وظیفه نهایی ما چیست. اولین چیزی که ما را در تشخیص نقلیه بودن یا نبودن وسیله ای کمک می کند تبیین خصوصاتی است از آن وسایل. به عنوان مثال می توان گفت که ماشینهای نقلیه ماشینهایی هستند که روی چرخ راه بروند و تغییر مکان و موقعیت بدهند و جهت حمل بار از آنها بهره برده شود. در این حالت صندوقی دوار نمی تواند جزء وسایل نقلیه باشد و آنچه مهم است بیان این نکته است که تردید و تفکر در مورد وسایل مورد نظر به معنی نفی وسیله بودن آنها نیست بلکه به خاطر وجود تمایزات و خصوصاتی است در آنها. پس گرچه چنین دارای ساختی مشابه ساخت انسانهای بزرگ است اما با تعریفی که از انسان داده ایم او نمی تواند یک انسان باشد ولی در عین حال دارای قوایی است که می تواند او را تا سر حد انسان شدن رشد بدهد. چنین به همین دلیل با حیوانات متفاوت است و در مراحل بعد باید برای انسان شدن تربیت شود و برای تربیت شدن نیز باید به یادگیری پردازد.



تربیت در کلام امام

- ارزش قلم به غایتی است که برای او قلم زده می شود. ششم دی ۱۳۵۹
- اسلام برای تربیت انسان در همه ابعاد است. بیست و دوم خرداد ۱۳۵۹
- باید انسان در فکر این باشد که خودش را مهذب کند. بیست و دوم خرداد ۱۳۵۹
- اصل آمدن پیغمبر، برای آموزش و پرورش بوده است. دهم تیر ۱۳۵۹
- خودتان را تربیت و تزکیه کنید. بیست و هشتم فروردین ۱۳۵۹
- مسئله تزکیه نفس، اهمیتش بیشتر از کتاب و حکمت است. هجدهم دی ۱۳۵۹
- همه سعادت های بشر از علم و ایمان و تزکیه است. هجدهم دی ۱۳۵۹
- ما که دعوی این را داریم که مسلمان هستیم و تابع اولیای اسلام هستیم، باید با کردار و رفتار خودمان مردم را تربیت کنیم. ششم خرداد ۱۳۵۹

گزیده: سلیمانان

معلم کمال:

چراغی از تقوا در دست و پرچمی از دانش بر دوش دارد تا نور دانش و بینش در دل های طالبان علم و فضیلت بتاباند و با تاریکی جهل به ستیز برخیزد

می داند که جهان امروز در چنگال تکنولوژی نیرومندی اسیر است. اما «هر قدر بنجه علم قویتر و پای تکنیک توانا تر شود، به چراغی نورانی تر برای هدایت انسانها نیاز است» و آن چراغ خورشیدی جز معنویت نیست.

باور دارد که خطوط اصلی معنویات به دست توانای خداوند بر صفحه وجود بشر نقش بسته است. از این رسالتمترین وسیله خوشبختی و ارتباط بین انسانها را امور روحانی و معنوی می داند.

نیکی کردن و خوب بودن را نه دکان دنیاداری و یا وسیله ای برای اغفال دیگران بلکه کلید تأمین سعادت و رستگاری بشر می شمارد.

نسل آینده را با سلاح ایمان و صلاح عمل، مسلح و ملکات فاضله نفسانی را در آنان ایجاد می کند، که: «گر تربیت کنی ز ملک بگذرد بشر».

نسبت به دانش آموزان دریای موج معرفت و چشمه فیاض محبت است.

ایرج تبریزی